

خود متعرض بمصنف الا ماشاء الله بجهة ربط سنوات نشده و اصل
را تغیر نداده عدت را بطبیعت و گذاشتم که • بدان باعث پرخاش
دیگر کرده حال من درین کتابها بیان می ماند که یکی خمارا باخسته
میخورد و دیگری گفت که خسته چرا نمی اندازی گفت بر من
همچنین پیموده اند *

و درین ایام شیخ فیضی ملک الشعرا تفسیر سواطع الالهام را
که همه غیر منقوط است و ضخامت هفتاد و پنج جزو دارد تمام
ماخذه نود و نه فقره غیر منقوط تاریخ اتمام آن یافت و چند جزو
برای انتشار در عراق فرستاد و حالا به • امرار ثانی • که نیز تاریخ
تصحیح و مقابله میشود مشغول است و فضلی عصر توقیعات بران
نوشتند از آن جمله شیخ یعقوب کشمیری رحمه الله توقیع عربی نوشت
و میان امان الله سرهندی • (۲) • وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ •
و میر محمد حیدر معمانی سوره اخلاص را بنام بی تسمیه و فقیر
• من احسن التفسیر بسم الله الرحمن الرحيم علم القرآن • تاریخ
یافت و توقیعی نوشت انشاء الله بدقیریبی در محل خود مذکور
گردن و بعضی از فقرات می گانه تاریخ مصنف که به فقیر از شکار
گاه در لاهور نوشته بود این است • الحمد لله • محصل المرام

(۲) واضح باد که اعداد جمله لارطب الخ هزار و نود و نه است
و اعداد فقره الحمد لله تا سواطع الالهام نهصد و هفتاد و سه و
اعداد فقره اللهم اجر الخ یکهزار و سی و یک است برینقیاس
اعداد هر یک فقرات تاریخ مختلف است •

اکمل سواطع الالهام * اللهم المحور وحدة لاطراس الكلام *
 حدود اسرار کلام الله المرسل درر السرر * سمو السرر الدرر علوا *
 باقی برین قیاس و در صفر سال هزار و دو خواجه ابراهیم حسین
 احدی که از جمله مخصوصان فقیر بوده از عالم درگذشت و * خواجه
 ابراهیم حسین * تاریخ یافته شد رحمه الله و همدرین سال حق سبحانه
 عز شانه کاتب را توفیق کتابت کلام مجید رفیق گردانید تا بخط
 نسخ و روشن و خوانا نوشته و با تمام رسانیده باوح و جدول مکمل
 وقف روضه منوره حضرت غوث الانامی مرشدی ملاذی میان
 شیخ داود جهنی وال قدس سره ساخت امید که کفارت کتابتهای
 گذشته که چون نامه اعمال بنده سید است گردیده مونس ایام
 حیات و شفیع بعد ممات گردد و مَا ذلک عاى الله بعزیز *
 و در هفدهم ذی قعدة این سال محمد قاسم خان میر بجزو میرزا
 محمد زمان که منسوب بفرزندى شاه رخ میرزا بود در کابل کشته
 شدند مجلا آنکه چون محمد زمان میرزا بعد از باز گشتن از حج
 بدخشان آمد آن مردم بدخشان از تعدی اوزبکان بجان آمده بودند
 او را بهرداری برداشته تردهای مردانه بجای آورده بامید کومک
 از هندوستان پیوسته سر کله بغنیم می زدند و چون اراده ایشان
 بظهور نه پیوست و طایفه اوزبکیه

لشکری بیشتر از مور و ملخ

بر سر محمد زمان میرزا آوردند او حسب میسور و مقدور چند سال
 بمداغه و مدافعه برخاست و دست آخر هزیمت یافته و تاب
 مقاومت نیاروده با چهارده پانزده هزار سوار بعزیمت هندوستان در

نواحی کابل رسید و باغی وای بعضی مردم ازان داعیه پشیمان شد و دغدغه فاسد در هر داشت و بدست کسان محمد قاسم خان حاکم کابل گرفتار گشت و محمد قاسم خان باو بظعظیم و تکریم سلوک نموده بهر کدام از مردم او اسپ و خرجی و خلعت داده و صد و پنجاه سوار بهمراهی او نامزد گردانیده میخواست که رخصت بجانب لاهور نماید درین اثنا بعضی از نوکران معتبر محمد قاسم خان که بدخشی بودند و کابلی با میرزا یگانه شده نیم روزی در حویلی را شکسته و بزور در آمده و بخوابگاه محمد قاسم خان رفته او را زیر تیغ کشیده بخوابگاه دیگر فرستادند و محمد هاشم واد محمد قاسم خان که در بیرون ارگ کابل منزل داشت جمعی از توپچیان و شاگرد پیشکن پدر را با خود متفق ساخته میرزا محمد زمان را محاصره نموده یکشب و روز آتش جنگ افروخته میرزا را بقتل رسانید و سر او را بدرگاه فرستاد محمد قلیچ خان را که چند گاه جمله الملکی بود بحکومت کابل نامزد گردانیده رخصت دادند و خواجه شمس الدین محمد خوانی بعهد انتظام مهمات ملکی وصالی سرفراز شده دیوان مطلق العنان گردید و درین ایام آصفخان بحشی را بجانب کشمیر بجهت تحقیق معاملات و مهمات میپاهی و رعیت آنجا رخصت دادند و درین سال فقیر را چون تتابع قوارع مصائب و قازیانهای نوایب گوش زد شد حق سبحانه از بعضی ملاحی و ملاحی که بآن مبتلا بود توبه کرامت فرموده آگاهی برزشتی اعمال و قبایح افعال بخشید

آه گرمین چنین بمانم آه

و بطریق تفاعل لفظ استقامت تاریخ یافته شد و ملک الشعرا این
بیت یافت

لقد تاب شیخی عن الحوبة * و تاریخه سابق الذوبة

برفت از سرم اندیشه می و معشوق

باشد ز خاطر آواز بر بط و طنبور

و در اوایل محرم مکرم سنه ثلث و الف (۱۰۰۳) شیخ فرید بخاری
را که در بخشی گری شریک آصفخان بود حکم شد که تادر کوهستان
شمالی رفته راجهای متمرکان آنحدود را بر بقاء اطاعت کشیده
و جمع بندی اراضی نموده فراخور آن پیشکش آورد و در اوایل صفر
این سال از آب رازی عبور نموده دران نواحی به بیدست و پنج روز
بسیر و شکار اشتغال فرموده باز گشتند و درین ایام بملک الشعرا حکم
تصنیف پنج گنج فرمودند تا در مدت پنج ماه کم و بیش کتاب فل
دمن را که عاشق و معشوق بودند و آن قصه در اهل هند مشهور است
مشمول بر چهار هزار و دوئست بیت و کسری مرتب ساخته در
نظر با چند اشرفی اندر گذرانید و بسیار مستحسن انداز و حکم بکتابت
و تصویر آن و خواندن در مثل به نقیب خان فرمودند و مطلع آن
کتاب این است

ای در تگ و پوی تو ز آغاز * عنقایی نظر بلند پرواز

و الحق مثنوی است که درین سید سال مثل آن بعد از میر خسرو
شاید در هند کسی دیگر نگفته باشد *

و درین ایام میرزا نظام الدین احمد که با قلیچ خان

در انداز و همیشه معارضت باو داشته و تصرف در مزاج

پادشاهی پیدا کرده و چست و چابک و مهمات در آمده بود مورد انواع مراحم پادشاهی و محل اعتماد تمام در حسن کفایت و تدبیر و اخلاص و دیانت و تندرست شد چنانکه قلیچ خان و دیگر ارباب دخل را که جدائی از درگاه نداشتند باطراف نامزد گردانیده این معنی را مقدمه ترتیب و منشأ رعایت او تصور نموده عنایات گوناگون در باب او در خزینه خاطر مکتوب داشته میخواستند که جوهر عالی او را که قابل نشو و نما بود در صحرائی ظهور آورند ناگاه در عین ترقی و اوج کار و بار برخلاف چشم داشت آشنا و بیگانه چشم زخمی عظیم از زمانه رسید و بزحمت تب سحرق در سن چهل و پنج سالگی از عالم بیونا در گذشت و جز نام نیک با خود نبرد و خیلی از احباب و اصحاب که از و حسن اخلاق دیده امیدوارها داشتند خصم این حقیر که جهة یگانگی دینی و اخلاص مبرا از اغراض دنیاوی باو داشت اشک حسرت از دیده ریخته و سنگ نومیدی بر سینه زده عاقبت جز صبر و شکیبائی که شیوه اصغیا و شیمه اتقیاست چاره ندیدند و این واقعه را اعظم مصائب و نوایب دانسته عبرت کلی از آن گرفته دیگر دم صحبت با افراد انسانی نردم و زاویه خمبول لازم گرفتیم

مجلس وعظ رفتنت هوس است * مرگ همسایه و اعظمت و بوس است و این واقعه در بیست و سوم صفر این سال روی داد و نعش او را از اردو بلاهور آورده در باغ او مدفون ساختند و کم کسی از خاص و عام شهر بود که بر جنازه او نگریست و از مکارم اخلاق او یاد نکرد و پشت دعوت حسرت بلدندان نگزید

بر هیچ آدمی اجل ابقا نمی کند
 سلطان قهر هیچ محابا نمی کند
 عاصمت حکم میر اجل بر جهانیان
 این حکم بر من و تو بکنها نمی کند

و این قطعه در تاریخ او گفته شد

رفت میرزا نظام الدین احمد * موی عقبی و چست و زیبارفت
 جوهر او ز بص که عالی بود * در جوار ملک تعالی رفت
 قادری یافت سال تاریخش * گوهر بی بها ز دنیا رفت
 و درین ایام شیخ فرید بخاری را که بجهت ضبط کوهستان سواک
 فرستاده بودند برای خدمت بخشی گری که متعین و منحصر
 برو شده بود طلب داشتند و قاضی حسین قزوینی را بجای او
 نامزد گردانیدند *

و درین ایام اعظم خان که از شرفای مکه معظمه آزار بسیار
 کشیده و آن استغنا بیک داده بود از حج بازگشته داخل سلسله
 مریدان گشت هم سجده و هم سایر لوازم ارادت و اخلاص بجا آورده
 و داع محاسن گفت و در صحبتها و هم زبانها همه جا پیش بود
 و صوبه غازی پور و حاجی پور جایگیر یافت و احکام مذهب نو
 از خدمت علامی یاد میگرفت

درین تعلیم شد عمر و هنوز ابجد هم میخوانم

ندانم کی رقوم آموز خواهم شد بدیوانش

و دفع ممالی راست آمد *

و در نهم ماه رجب این سال تحویل نو روزی واقع شد

و سال چهارم از جلوس رسید و مجلس آئین بندگی بدستور سنوات سابق گذشت و پیش از تحویل بدو روز در دیوان خانه عام و خاص از بالای جهر و که فقیر را پیش طلبیدند و خطاب بشیخ ابو الفضل فرمودند که ما فلانی را که عبارت از فقیر باشد جوانی فانی صوفی مشربی خیال میکردیم اما او خود چنان فقیه متعصب ظاهر شد که هیچ شمشیری رگ گردن تعصب او را نتواند برید شیخ پرسید که صاحب در کدام کتاب نوشته که حضرت این چنین میفرمایند فرمودند که در همین رزم نامه که عبارت از مهابهارت باشد و دوش برین معنی نقیب خان را گواه گرفته ام شیخ بعرض رسانید که تقصیر کرده است بضرورت پیش رفته معروض داشتم که بنده مترجمی بیش نیستم هر چه دانایان هندی تعبیر کرده اند بی تفاوت ترجمه نموده ام و اگر از خود نوشته باشم تقصیر من خواهد بود و بد کرده باشم شیخ همین مدعا عرض کرد تا خاموش ماندند و باعث برین اعتراض آن بود که نقل حکایتی در رزم نامه کرده بودم باین مضمون که استادی از اهل هند در وقت نزاع به نصیحت با حاضران میگفت که آدمی را لازم است که قدم از حد جهل و غفلت بیرون نهاده اول از همه صانع بیچون را بشناسد و راه دانش پیماید و تنها بر علم بیعمل اکتفا نه نماید که نتیجه نمیدهد و طریقه حسنه را اختیار نموده از سیئات حسب الامکان دست کشیده و بارک و به یقین داند که هر فعلی را بازپرسی خواهد بود و در اینجا این مصرع نوشته بودم

هر عمل اجری و هر کرده جزائی دارد

این معنی را حمل بر سوال مذکور نکیر و حشر و نشر و حساب و میزان و غیر آن نموده مخالف قرار داد خویش که بغیر تناسب بهیچ چیز قایل نیستند نموده مرا متهم به فقاہت و تعصب داشتند تا کی ملامت مزه اشکبار من * یکبار هم نصیحت چشم سیاه خویش آخر خاطر نشان مقربان نمودم که همه اهل هند قایل به جزا و سزای حسنات و سیئات اند و اعتقاد ایشان این است که چون شخصی می میرد محرری که نامه اعمال بندگان را از مدت عمر می نویسد پیش فرشته که قابض ارواح است و پادشاه عدل نام دارد می برد او بعد از ملاحظه نیکی و بدی و غلبه یکی بر دیگری حکم میکند که این شخص مخیر است از وی پرسند که اول ترا بعوض نیکیها در بهشت بروم تا اینجا استیفای لذت بر قدر حسنات خویش بکنی بعد ازان در دوزخ فرسیدم تا تلافی آن گناهان شود یا برعکس و چون آن مدت را بسر می برد انگاه حکم میکند که باز در دنیا رفته و بقالبی مناسب افعال خویش در آمده چند دوره میگردد و همچنین الی ماہایة تا زمانی که نجات مطلق یابد و از آمدن و رفتن در دنیا خلاص گردد و آن معامله بخیر گذشت و در روز شرف آفتاب خطاب بصدر جهان بی آنکه کسی بعرض رساند کرده فرمودند که اگر فلانی را بتولیت روضه منوره حضرت خوانجه اجمیری که متولی ندارد منصوب سازیم چو نیست گفت خوبست و تا مدت دوسه ماه در خدمت دربار باسید خلاصی ازین سرگردانیها تگ و دو بسیار نمودم و فصلی چند واجب العرض هم نوشتم و موقوف بر جواب مانده بود و همین می بایست که

رخصت بگیرد و منادی غیب این میگفت که

گردست در کاری زنی زنجیر در دستت کنم

در خم می غرقت کنم گر نام هشیاری بری

و در شب سلخ رمضان مبارک این سال چون صدر جهان بعرض
رسانید که در باب رخصت فلانی چه حکم می شود فرمودند اینجا
کارها دارد و گاه گاهی بار خدمتی میفرمائیم دیگری را پیدا سازید
و علم حق سبحانه تعالی و ارادت او عز شانه باین معنی تعلق
نگرفت نمیدانم که صلاحیت درین در بدری و سنگ مگسی
نمودن چه باشد

از در خویش مرا بر در غیر می ببری

باز گوئی که چرا بر در غیر می گذری

سألها در طلب روی نکو در بدرم

روی بنما و خلاص کن ازین در بدری

مقارن این احوال روزی شیخ ابوالفضل را بحضور فقیر فرمودند که
اگرچه از فلانی خدمت اجمیر هم خوب می آید اما چون چیزها
را بار ترجمه میفرمائیم بسیار خوب و خاطر خواه ما می نویسد
نمی خواهیم که از ما جدا باشد شیخ و دیگران تصدیق نمودند و
همان روز حکم شد که بقیه افسانه هندی را که بفرموده سلطان
زین العابدین پادشاه کشمیر بعضی از آن ترجمه شده و بحر الاممار
نام نهاده است و اکثری مانده ترجمه کرده تمام مازد و جاد اخیر
آن کتاب را که بضاعت شصت جزو است در مدت پنج ماه
باتمام رساند و مقارن این حال شبی در خوابگاه خاصه نزدیک پدایه

نخت طلبیده تا بامداد حکایات از هر باب پرسیده حکم فرمودند که چون در جلد اول بحر الاسمار که سلطان زین العابدین ترجمه فرموده فارسی قدیم غیر متعارف است آنرا هم تو از سرنو بعبارتی مانوس بنویس و مسوده این کتب را که خود ترجمه کرده نگاهدار زمین بوس نموده بدل و جان قبول نمودم و شروع دران کردم و بعد از التفات بسیار ده هزار تذکة مرادی انعام و اسپ بخشیدند انشاء الله تعالی این کتاب بزودی و خوبی درین دو سه ماه مرتب و پرداخته آید و رخصت وطن که هلاک آنست حاصل کند و هو بالاجابة جدیر و علی ما یشاء عبده قدیر *

و درین سال عرایض از حکیم عین الملک و شهباز خان از حدود هندیه رسید که برهان الملک را بجهة بدملوکی وی کشته پسر وی دوازده ساله را بولی نمیدی او برداشتند و فرمانی بشهزاده سلطان مراد و فرمانی دیگر بخانخانان فرستادند که بسرعت حرکت نموده متوجه تسخیر دکن شوند *

و در اوایل ذی حجه این سال شاه بیگ خان کابلی بقندهار رفت و میرزا مظفر حسین حاکم قندهار همراه قرابیک میر شکار بملازمت آمده جواهری گرانمایه با سایر نفایس پیشکش کرد و مورد ملاحظه و اعطاف پادشاهی گشت و شاه بیگ خان در زمین داور با فوجی عظیم از اوزبکها جنگ کرده شکست داد و اکثری از سرداران را بقتل رسانیده و بقیة السیف را خلعت داده خلاص بخشید و جمعی دیگر در قلعه گریخته متحصن شدند و توپچی بسیار برده قلعه را نیز بچنگ متصرف شد و پیشتر روانه گردیده بر گرم سیر استیلا

یافت و صوبه چیتور را بمیرزا رستم و ولایت سندیل از شیخ ابوالفضل
کشیده بمیرزا قندهاری جایگیر دادند و ملتان را که از ظلم میرزا
رستم خراب مطلق شده بود خالصه گردانیدند و درین ایام سعید
خان مغول از بنگاله بملازمت رسیده فیل و اموال بسیار با سایر
نغایس آن ملک از جانب عیسی خان زمین دار پیشکش آورد
و درین سال شیخ یعقوب کشمیری صرفی تخلص از درگاه بوطن
مالوف مخرص شده بود برحمت حق واصل شد **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا
إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**

یاران همه رفتند و ره کعبه گرفتند * ما مست قدم بر درخمار بماندیم
از نکته مقصود نشد فهم حدیثی * لا دین و لا دنیا بیکار بماندیم
و در شب بیست و هفتم ذی حجه این سال حکیم عین الملک
که برسمالت بجانب راجه علی خان رفته و از آنجا در هندیه که
بجایگیر او مقرر بود باز گشته آمد و بعد از بیداری پنج ماه سفر
آخرت گزید سبحان الله یاران و دوستان همه یگان یگان دل از صحبت
برداشتند سبکسار بمنزل باقی شناختند و می شدابند و ما بهمان
سینه دلی و پریشانی عمر به بیهودگی و غافلگی از عاقبت کار
بسر می بریم

ای دل چو آگهی که فنا در پی بقاست

این آرزوی دور و دراز از پی چراست

با روزگار عهد تو بستی نه روزگار

پس این نفیر چیست که ایام بیوفاست

و در سوم ماه محرم سنه اربع و الف (۱۰۰۴) حکیم حسن گیلانی

که بسیار درویش نهان مهربان و صاحب اخلاق بود سفر آخرت گزید
بی خار اگر گلی مدیسه بودی * هر دم بجهان لذت دیگر بودی
زین کهنه سرای زندگانی ما را * خوش بودی اگر نم گساید بودی
و درین ایام شیخ موسی گیلانی قادری وند مخدوم شیخ حامد
قدس سره برادر خورد شیخ عبد القادر که صاحب سجاد اُچه امت
ملازمت اختیار کرده بمنصب پانصدی مرفراز شد و درین ماه
صدر جهان مفتی ممالک محرومه که بمنصب هزاری رسیده با در
پسر فضول مقاصد خود بحلقه ارادت در آمده شصت ارادت
قبول یافت چون ماهی بقلاب در آمد و منصب هزاری یافت
و بعرض رسانید که ریش مرا چه حکم می شود فرمودند که باشد
و در همین روز ملائقی ششمی که خود را اعلم العلماء می گیرد
و درین ایام شاهنامه را بموجب حکم نثر می سازد و وقت ذکر
آفتاب جدت عظمه و عزّ شانه و امثال آن می نویسد و شیخ زاده
گوساله خام نام بنارسی که لآخر فی البدان و الزاده (۶) و ملا شاه محمد
شاه آبادی و صوفی احمد مطرب مسند صد دهلوی که خود را
مفسوب بفرزندی حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه می ساخت
شیر را بچه همی ماند بدر * توبه پیغمبر چه می مانی بگو
میرد شدند و مراتب اخلاص چهار گانه را متقلد گشته و منصب
صدی تا پانصدی یافته بطریق تلاش ترک ریش گفتند و جرد مرد
گشتند و مو تراش چند * تاریخ یافته شد و حال این نو مذهبان
بآن می ماند که هندوی مسلمان شد و آن که جامه سرخ در بر
او انداختند بمباهات بجانب خویشان میدید و ایشان میگفتند

مردک این لثه خود فردا کهنه میشود اما این مسلمانانی ها بگردن
مانند احمد صوفیک که همانست که خود را مرید شیخ احمد بکری
مصری رحمه الله بلکه خلیفه کمال مکمل شیخ گرفته میگفت که
من بشارت آن مرشد وقت در دیار هند آمده ام چه بارها می
فرمودند مرا که سلطان هند را زلّتی واقع میشود دستگیری نموده
ازان مهلکه نجات خواهی بخشید و قضیه برعکس روی داد

لاف زن جواهره میگفت من بس ماهرم

شاید از سازند فردا بهر حورم حله بانف

آن شنیدمتی که باوی جواره دیگر چه گفت

کلی برادر چند لاف اول بیاف انگه بلاف

و مآل حال گوساله بنارسی که عَجَلًا جَسَدًا لَه خَوَارُ عَجَبین (؟) است
این بود که بوسیده شیخ ابوالفضل بدرجه تقرب رسیده بزرق و حیل
کروری بنارس شده پای خود ازین میان کشید و برمر فاحشه با
احمد صوفیک رقابت پیدا کرده و باز زر بسیار داده موکلی پرر
گماشته رفت و چون مستحفظان فواحش و اهل طرب این را بعرض
رسانیدند شبی در مجاس نو روزی سر آنها بروی آب آورده
جایگیر دو صدی احمد سفلی و ملا شاه محمد را که بشرکت در
دامن کوه بود تغیر دادند و بنارسی را باز طلبیدند *

و در دهم ماه صفر ملک الشعرا شیخ فیضی بعد از امتداد امراض

متضاده و اشتداد ضیق نفس و استسقا و ورم دست و پا و قی کردن

خون که بیشش ماه کشیده بود از عالم درگذشت و از بس که با سنگان

شب و روز بر رغم مسلمانان مخلوط و مربوط بود میگویند که در وقت

مکرات هیداج الکلب از وی شنیدند و از بس تعصب که در وادی
الحاد و انکار دین اسلام داشت بی اختیار در آن وقت هم با اهل
علمی متشروع متورع سخنان ما لا یعننی بیهوده حشو و کفر معناد
خویش ردین که قبل ازین بران اصرار داشت میگفت تا بمقر
اصلی خویش رفت و تاریخ این شد که * وی فلسفی و شیعی و
طبیعی و دهری * و دیگری * قاعده الحاد شکست * و یکی از
آشنایان این تاریخ یافت که

دیدنی که فلک چه مایه نیرنگی کرد

سرخ دلم از قفس شب آهنگی کرد

آن سینه که عالمی در و می گنجید

تا نیم دمی بر آورد تنگی کرد

و هنگام نزع او پادشاه نیم شبی رسیده سر او را بدست فوازش
گرفته و برداشته چند مرتبه فریاد زده فرمودند که شیخ جیو حکیم
علی را همراه آورده ایم چرا حرف نمی زنی چون از خود رفته
بود از صدائی و ندائی بر نخاست چون مکرر پرسیدند دستار خود
را بر زمین زن و آخر شیخ ابو الفضل را تسلی نموده باز گشتند و
مقارن این حال خبر رسید که او خود را سپرد اللهم ثبتنا و امتنا
و احیانا علی الایمان و الاسلام و متصل این قضیه بفاصله چند روز
حکیم همام در تاریخ ششم ربیع الاول از عالم رفت و بتاریخ هفتم
جمادی صدر در گذشت و مالهای این هر دو در ساعت در حجرها
تفل گردید و پداریه کفن محتاج بودند این بود سوانح بعضی از
اجزای زمان که بتاریخ شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر از سنه اربع

و الف (۱۰۰۴) هجریه موافق سال چهارم از جلوس بر سهیل اجمال
 مرقوم قلم شکسته این کسیر البال گردید و بی تکلف در ملک عبارت
 بی تکلف کشیده آمد اما بانکه نظریه تفصیل مانند حسابی است
 از دریای عمان یا قطر از ابر و باران هرچه نوشته ام بزعم خود
 عهد از رقم خلل مصون است الا ما شاء الله در بعضی سنوات
 تقدیمی و تاخیری یا تحریفی و تغیری در ماخذ رفته باشد که
 آن در عهد جامع نیست و اگر عمر اندکی مساعدت نمود و توفیقی
 رفیق گشت و دماغ را از اشغال دیگر فراغ حاصل آمد انشاء الله
 العزیز و قایع مستقبله نیز انتخاب خواهد ساخت و الا هر کس که
 هندی خواهد بود بعد از ما بتسوید و جمع آن خواهد پرداخت که
 سنة الله برین جاری شده

مراد ما نصیحت بود گفتیم * حواله با خدا کردیم و رفتیم

تمام شد